

بررسی انتقادی دیدگاه مادلونگ درباره عملکرد مدیریتی - سیاسی

امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب «جانشینی محمد صلی الله علیه و آله»

javadyavari@yahoo.com

alavi6188@gmail.com

محمد جواد یآوری سرتختی / استادیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

مرتضی علوی / کارشناس ارشد تاریخ تمدن اسلامی دانشگاه معارف

دریافت: ۹۶/۰۹/۰۵ - پذیرش: ۹۷/۰۳/۲۹

چکیده

ویلفرد مادلونگ، خاورپژوه آلمانی، مسئله جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در کتاب «جانشینی محمد صلی الله علیه و آله» بررسی کرده است. دیدگاه وی نسبت به دیگر خاورپژوهان، اگرچه منصفانه و عالمانه است، اما با نگاهی برون دینی و با تکیه بر منابع و روش اهل سنت و دیگر مستشرقان، به بررسی ابعاد شخصیت و رفتارهای سیاسی و اجتماعی امیر مؤمنان علی علیه السلام در بستر تاریخی آن پرداخته و دیدگاه‌هایی ارائه کرده که با مبانی اعتقادی و گزاره‌های تاریخ تشیع و اهل بیت علیهم السلام سازگاری ندارد.

بررسی عملکرد مدیریتی - سیاسی حضرت علی علیه السلام در مواجهه با رویدادهای تاریخی، از محورهای قابل توجه مادلونگ بوده و در این باره، عمدتاً باتکیه بر منابع تاریخی عامه، بر این باور است که حضرت علی علیه السلام در فهم مسائل سیاسی و مدیریت بحران‌های سیاسی، اجتماعی جامعه اسلامی، دارای نقاط ضعفی بوده؛ زیرا از منظر وی، نگاه قدسی به معصومان علیهم السلام قابل توجیه تاریخی نیست. برای پاسخ به این گزاره‌های غلط، این پژوهش با رویکردی تاریخی - کلامی و به روش توصیفی - تحلیلی، دیدگاه‌های تاریخی مادلونگ را گونه‌شناسی کرده و با تکیه بر منابع فریقین، آنها را بررسی کرده و ضمن بیان ضعف تلاش‌های پژوهشی نویسنده، به دفاع از فهم و مدیریت سیاسی و اجتماعی حضرت علی علیه السلام در حل بحران‌های موجود پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: مادلونگ، عملکرد مدیریتی - سیاسی امیر مؤمنان علی علیه السلام، حکومت اسلامی.

یکی از مباحث تاریخی مطمح نظر خاورشناسان در حوزه تاریخ اسلام، که متأثر از انگیزه‌های علمی یا سیاسی است، رویدادهای تاریخی پس از رحلت رسول خدا ﷺ، به‌ویژه دوران شکل‌گیری حکومت امیرمؤمنان علی ﷺ است. از جمله کسانی که به تفصیل این بحث را مطرح کرده، ویلفرد مادلونگ در کتاب *جانشینی محمد ﷺ* است. کتاب وی نسبت به آثار سایر مستشرقان، منصفانه و عالمانه‌تر تدوین شده است. این کتاب توسط آقایان احمد نمایی، جواد قاسمی، محمدجواد مهسوی و حمیدرضا ضابط، ترجمه و توسط انتشارات آستان قدس رضوی منتشر شده است. ناشر در پاورقی کتاب، نقدی مختصر نسبت به برخی مطالب نویسنده ارائه کرده، لیکن حق نقد ادا نشده است. اما از آنجاکه استقبال خوانندگان نشر این کتاب را به چاپ ششم رسانده است، ضرورت نقد کتاب را ایجاب می‌کند و برخی نقدها بر مطالب آن نگاشته گردیده است.^۱ اما این نقدها بخش‌های خاصی از اظهارات مادلونگ را دربر می‌گیرد و هنوز نقد جامع و کاملی بر این کتاب صورت نگرفته است. این پژوهش نیز بنا دارد به ارزیابی بخش‌هایی از اظهارات مادلونگ دربارهٔ عملکرد و مدیریت سیاسی امیرمؤمنان علی ﷺ بپردازد که هنوز نقدی بر آنها نگاشته نشده است.

استفاده از منابع کهن، ذکر عقاید هر دو گروه شیعه و سنی در بسیاری از موارد، بهره بردن از قرآن کریم در تبیین مسائل تاریخی، و تأثیر نپذیرفتن بی‌قید و شرط از کلام سایر مستشرقان، بلکه حتی نقد برخی مطالب نادرست آنان از جمله نقاط قوت کتاب است که در مقایسه با سایر آثار مستشرقان در این زمینه، اهمیت بیشتری دارد و در زمینهٔ شناساندن صحیح وقایع صدر اسلام و عقاید شیعه موفق بوده است. اما در کنار این محاسن، تحلیل حوادث تاریخی بدون ارائهٔ مستندات قابل قبول (در برخی موارد)، استفادهٔ کمتر از منابع شیعی و ارائهٔ تحلیل‌ها بر اساس منابع اهل سنت، تسلط نداشتن بر قرآن کریم، و تسلط نداشتن بر مبانی کلامی و عقلی، به‌ویژه مسئلهٔ امامت الهی در مکتب تشیع، منجر به اظهارات نادرست وی دربارهٔ امامت امیرمؤمنان علی ﷺ و دیگر اهل بیت ﷺ گردیده است.

مادلونگ پس از ارائهٔ تحلیلی تاریخی از موضوع امامت و ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ و تاریخ خلفای سه‌گانه، در فصل سوم، به حکومت حضرت علی ﷺ، بیعت با آن حضرت و تحولات سیاسی عصر ایشان می‌پردازد؛ اما به سبب نگاه برون‌دینی، زاویهٔ دید ناشی از سیاسی‌انگاری اندیشهٔ خلافت الهی و تأکید بر منابع، روش و گزینش داده‌های تاریخی عامه، گاهی دچار لغزش شده و نتوانسته است تحلیل روشن و درستی مبتنی بر منابع تاریخی و حدیثی فریقین دربارهٔ آنها ارائه دهد. ضعف عمکرد مدیریتی و سیاسی امیرمؤمنان علی ﷺ در عصر حاکمیت، ناتوانی در مدیریت اجرایی، ستایش علی بن ابی‌طالب ﷺ از خلفا و ارائهٔ تصویری ضعیف از قدرت و شخصیت ایشان، از تحلیل‌ها و برداشت‌های شخصی و موضوعاتی است که مادلونگ در کتاب *جانشینی محمد ﷺ* آن را مطرح کرده

Tārīkh Islam dar Āyene-ye Pazhuḥesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. برای مطالعهٔ بیشتر، ر.ک: هدیه تقوی، بررسی و نقد دیدگاه مادلونگ در کتاب *جانشینی محمد ﷺ* بخش خلافت امام علی ﷺ؛ حسین عبدالحمیدی و مرتضی

علوی، نقدی بر دیدگاه مادلونگ دربارهٔ خلافت امام علی ﷺ در کتاب *جانشینی حضرت محمد ﷺ*، ص ۱۲۸-۱۰۷؛ حسین عبدالحمیدی و دیگران، نقدی بر

دیدگاه مادلونگ دربارهٔ بیعت با امام علی ﷺ و ریشهٔ جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در کتاب *جانشینی حضرت محمد ﷺ*، ص ۸۹۶۸

است. بیان این دیدگاه‌ها اگرچه اظهار نظر علمی مادلونگ به حساب می‌آید، اما به سبب آنکه این امور موجب ایجاد تردید در باورهای شیعیان نسبت به مسئله بنیادین «امامت و ولایت الهی» است، ضرورت دارد تا با تکیه بر منابع تاریخی و حدیثی فریقین، پاسخ مناسبی به آنها داده شود.

الف. عدم برخورداری حضرت علیؑ از علم و عصمت در مدیریت سیاسی

۱. اتهام به لغزش حضرت علیؑ در مدیریت سیاسی

مادلونگ انتصاب عصمت به حضرت علیؑ را اقدامی از سوی یاران افراطی آن حضرت می‌داند و بر این باور است که حضرت علیؑ اعتقادی به عصمت خود نداشته و حتی اشتباهات خود را نیز می‌پذیرفته است. وی برای تأیید دیدگاه خود شواهدی را نیز ذکر می‌کند و در این باره می‌نویسد:

تندروترین یارانش به ستایش او پرداختند و او را در هاله‌ای از معصومیت و صفات فوق طبیعی قرار دادند. چنین نظریاتی در اندیشه خود او راه نداشت؛ زیرا او هرچند با توجیهاتی ادعا کرده بود که بیش از هر کس از دعوت و سنت پیامبرﷺ آگاه است و بعد از رسول خداﷺ وفادارترین کسان نسبت به اسلام است، اما از خطاهای انسانی خود کاملاً آگاه بود و آن را می‌پذیرفت و در جبران آن می‌کوشید، و سرانجام، همین صفات بود که هم سبب سقوط حکومت او شد و هم او را به والاترین مقام قدسی در اسلام رساند.^۱ آمده است که علیؑ چون از هم‌پاشیدگی مردانش را مشاهده کرد، با سرودن شعری به لغزش (عثره) خود اعتراف کرد و گفت نیازی نیست از آن پوزش بخواهد، بلکه از این پس هوشیار خواهد شد و پیش خواهد رفت تا این شقاق را جبران کند.^۲

ارزیابی و نقد

شیعیان بر این باورند که یکی از منابع اصلی هدایت بشر اهل بیتﷺ و سیره و سنت ایشان است،^۳ و به سفارش رسول خداﷺ، برای هدایت یافتن، لازم است تا به همه دستوره‌های آنان به سبب مطلوبیت ذاتی عمل شود و در صورت بی‌توجهی به آنها، انسان گمراه می‌گردد.^۴ آنان برگزیده و حجت خدا در میان مردم‌اند، مشروعیت الهی دارند و دارای استحقاق ریاست بر امت اسلامی هستند.^۵ قوام دین و دنیا به وجود آنان در روی زمین است.^۶ وظیفه ایشان اجرای حدود الهی، برپا داشتن شریعت و حراست از آن، هدایت، آموزش و تأدیب مردم بر اساس شریعت است.^۷

امیرمؤمنان علیؑ می‌فرمایند: «حقی که شما به گردن من دارید اندرز دادن، نیکوخواهی و تعلیم شماست تا جاهل

Tāriḫ Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمدﷺ، ص ۴۴۲.

۲. همان، ص ۳۵۳.

۳. عمادالدین طبری املی، بشارةالمصطفی، ج ۲، ص ۱۵.

۴. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵.

۵. تفسیر منزه منقروی، وقعة صفین، ص ۱۷۹؛ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۳-۱۷۵؛ محمدبن محمدبن نعمان مفید المسائل العکبریة، ص ۴۶-۴۷.

۶. محمدبن علی صدوق، عیون اخبار الرضاﷺ، ج ۱، ص ۲۱۸؛ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۷. محمدبن محمدبن نعمان مفید، اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، ص ۶.

نمانید؛ و تأدیب شماست تا بیاموزید و برطبق آن رفتار کنید.^۱ «والی نباید در بیان احکام و حدود الهی توقف نماید؛ و نه کسی باشد که سنت را فرومی گذارد تا امت را به هلاکت اندازد».^۲ حضرت علی علیه السلام همچنین در دفاع از عصمت خود می‌فرماید: «کسی نتوانسته است از من عیب بگیرد، یا زبان به بدگویی ام باز کند».^۳

با تکیه بر سخنان فوق، می‌توان گفت: نتیجه تبیین مقام و منزلت حضرت علی علیه السلام در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و خود امام، استظهار و تجلی آن در کلام شیعیان است. اظهار عقیده نسبت به مفاهیم تبیین شده، معنایش جعل جدید نیست. همچنین شیعیان براساس رفتارها و بینش‌های امام خویش، موضوع عصمت موجود در امام را کشف و ابراز می‌کنند و نه آنکه آنان برای امام محدوده‌ای تعیین کنند؛ چنان‌که مالک اشتر در مناظره‌ای که در حین جنگ صفین با ثوَالکَلَع داشت، درباره عصمت، درستی عقیده و رفتار حضرت علی علیه السلام این‌گونه سخن گفت: «همراه ما پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ شمشیری از شمشیرهای الهی؛ علی بن ابی طالب علیه السلام که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز کرد. پیش از او هیچ‌کس از جنس ذکور نماز نکرده بود، تا آن‌گاه که بزرگ‌سال شد. هرگز عملی کودکانه و کوتاهی و لغزشی از او سر نزد. نیک‌آگاه به دین خدا و دانا به حدود الهی، صاحب اندیشه‌های بنیادی، صبری زیبا و از دیرباز پاک‌دامن بود».^۴

افزون بر مطالب مزبور، در نقد سخنان *مادلونگ*، می‌توان گفت: شعری که وی به آن استناد کرده است، باید بررسی شود. *بلادری* متن آن را این‌گونه ضبط کرده است: «لَقَدْ عَثَرْتُ عَثْرَةَ لَا أَعْتَدِرُ * سَوْفَ أَكْبِسُ بَعْدَهَا وَ أَسْتَمِر * أجمع الأمر الشئیت المتشتر». اگرچه طبری این شعر را مربوط به بعد از بیعت مردم با امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌داند و به جای کلمه «عثر» کلمه «عجز» را ضبط کرده است،^۵ اما *تقفی* (م ۲۸۳ق) آن را مربوط به بعد از کشته شدن محمدبن ابی‌بکر می‌داند.^۶ کلمه «عَثَرْتُ» در لغت، به معنای اطلاع «یافتن»^۷ و «عثره» به معنای «لغزش و خطا» است. حال بحث در این است که این لغزش و خطا از جانب چه کسی بوده است؟ آیا ممکن است حضرت علی علیه السلام خطا کند، بعد بگوید: عذرخواهی نمی‌کنم؟ یا منظور این است که از خطایی آگاه شدم که عذرخواهی از آن به عهده من نیست؟

با توجه به مقدمات ذکر شده و تبیین دیدگاه شیعیان درباره عصمت اهل بیت علیهم السلام، به‌طور قطع، مراد آن است که امام فرمودند: اشتباه بودن اقدامی برای من روشن شد که مسبب آن من نبودم و عذرخواهی از آن به عهده من نیست. به همین خاطر، من عذرخواهی نمی‌کنم. مؤید این سخن، نقدی است که شیخ مفید بر متن این شعر ذکر کرده است:

Tārih Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. نهج البلاغه، ص ۷۹.
۲. همان، ص ۱۸۸ و ۲۳۳.
۳. همان، ص ۸۱.
۴. نصرین مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۲۳۸.
۵. در برخی منابع چنین آمده است: «لقد عثرت عثرة لا تنجبر» (علی بن حسین علم‌الهدی، تنزیه الأنبياء صلی الله علیه و آله، ص ۱۴۹).
۶. احمدبن یحیی بلادری، فتوح البلدان، ج ۲، ص ۳۴۲.
۷. محمدبن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۴۳۷؛ علی بن ابی‌الکرام ابن‌اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۱۹۵.
۸. ابراهیم‌بن محمد تقفی، الفارات، ج ۱، ص ۲۵۴.
۹. محمدبن مکرم ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۵۴۰.

به‌درستی که این شعر، تهمت به امیرمؤمنان علیؑ است؛ زیرا ما علم ضروری داریم به اینکه آن حضرت بر درستی رأی خود و گمراهی خوارج در امر حکمین تأکید داشتند، تا حدی که چهارهزار تن از آنان را کشتند. پس چگونه چنین تهمتی روا باشد، و حال آنکه خوارج و نهروان ابرام می‌کردند در اینکه آن حضرت به خطای خود در امر حکمین اعتراف کند، تا ایشان به امامت آن حضرت رجوع کنند. و حضرت علیؑ ابرام ایشان را رد کردند و این عباس را برای بحث و بیان حقیقت حال به سوی ایشان فرستادند. اگر حضرت علیؑ این شعر را می‌فرمودند حتماً برای خوارج کافی بود و از آن حضرت راضی می‌شدند و به ولایت و امامت ایشان می‌گرویدند.^۱

۲. فراموشی و انکار وعده‌ها

مادلونگ ادعا می‌کند: حضرت علیؑ وقتی در تنگنا قرار می‌گرفت و تحت فشار بود، حتی حرف‌ها و وعده‌های قبلی خود را منکر می‌شد. وی می‌نویسد:

وقتی مارقین به کوفه بازگشتند، بین افراد تندروتر آنان و کوفیانی که از توافق حکمیت پشتیبانی کرده بودند، خصومتی پدید آمد. تندروان اکنون ادعا کردند که علیؑ توبه کرده و اظهار داشته است که حکمیت عملی کفرآمیز و ضلالت بود. آنان اظهار داشتند که فقط منتظرند چهارپایانشان فربه گردند تا رهسپار شام شوند. علیؑ ناگزیر خود را از این ادعا میرا دانست و گفت: از این توافق بازنگشته و آن را ضلالت نمی‌داند.^۲

ارزیابی و نقد

قبل از نقد سخن مادلونگ، ابتدا باید دو منبعی که وی به آنها ارجاع داده است، ارزیابی گردد. طبری می‌نویسد: «خوارج می‌گویند: به علیؑ گفتیم: راست می‌گویی، ما چنان بودیم که گفتی و چنان کردیم که یاد کردی، ولی ما کافر شدیم و به پیشگاه خدا توبه آوردیم؛ تو نیز مانند ما توبه کن تا با تو بیعت کنیم، وگرنه همچنان مخالفیم. آن‌گاه با علیؑ بیعت کردیم».^۳ در متن طبری، تصریحی به این مطلب نشده که حضرت علیؑ از پذیرش حکمیت توبه کرده است. حتی اگر مفهوم عبارت را دلیل بر توبهٔ حضرت علیؑ بدانیم، باز هم کیفیت توبه مشخص نیست که در صورت وقوع توبه، حضرت علیؑ دقیقاً از چه چیزی توبه کرده‌اند؟ در عبارت بلاذری نیز مشخص نیست حضرت علیؑ از چه چیزی توبه و استغفار می‌کند. در این متن نیز آنان با عبارت «منابذه»، که حکایت از عهدشکنی معاویه است، حضرت علیؑ را به عهدشکنی دعوت می‌کنند. اعتراض امام هم به این عهدشکنی است.^۴ همچنین قابل ذکر است که در این عبارت، به‌طور صریح متعلق «ذنب» بیان نشده است تا حضرت علیؑ از آن توبه کند. ممکن است این استغفار ناظر به عملکرد خوارج باشد که در گزارش طبری نیز به آن اشاره شده است. همچنین می‌توان گفت: امام با کنایه و به‌طور کلی استغفار از تمام گناهان را بیان می‌کنند که این امر در احوالات پیامبر اکرمﷺ و ائمهٔ اطهارﷺ ناظر به توبهٔ از معصیت نیست. بنابراین، نمی‌توان ثابت کرد که حضرت علیؑ از اینکه حکمیت را پذیرفته، توبه کرده‌اند.

Tāriḥ Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. علی بن حسین علم‌الهدی، الفصول المختاره، ص ۲۱۷.

۲. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمدﷺ، ص ۳۵۶.

۳. محمدبن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۶۶.

۴. احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ج ۲، ص ۳۵۵.

علاوه بر این، سخن مادلونگ که می‌گوید: ناگزیر خود را از این ادعا مبرا دانست نیز صحیح نیست. حضرت علی علیه السلام خطا و اشتباهی مرتکب نشدند و این اشتباه متوجه خوارج است. در نتیجه، نمی‌توان گفت: حضرت علی علیه السلام ابتدا توبه کرده و سپس تحت شرایط جدید، ناگزیر از حرف خود برگشته‌اند.

افزون بر مطالب قبل، امام عالم به شریعت و هدایت مادی و معنوی بشریت و معصوم از خطاست و از منظر شیعه، مرتکب گناه نمی‌گردند تا بخواهند از آن توبه کنند. به عبارت دیگر، تکلیفی شرعی را نفی یا ترک نکرده‌اند که مستلزم مؤاخذه شرعی و الهی باشد. بنابراین، مشکل اساسی مستشرقان نگاه بیرونی به رویدادهای تاریخی و کلامی شیعه است و به سبب نداشتن درک درست از مبانی و نظام فکری شیعه، در ترجمه یا تحلیل رفتارهای اهل بیت علیهم السلام دچار لغزش می‌شوند؛ چنان‌که خطای مادلونگ به سبب بررسی نکردن همه منابع تاریخی و فهم نادرست از متون تاریخی و همچنین تسلط نداشتن به مبانی و نظام فکری امامیه است.

ب. اتهام به ضعف عملکرد حضرت علی علیه السلام در مدیریت سیاسی

۱. ضعف در اصول سیاست و تصمیم‌گیری‌ها

اول. ستایش خلفا

مادلونگ درباره ستایش خلفا از سوی امیرمؤمنان علیه السلام می‌نویسد:

علی علیه السلام برای آنان (بیروانش) هیچ تردیدی باقی نگذارد که تنها از طریق او و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است که می‌توانند راه هدایت حقیقی دین را بیابند و از اینکه آنان از اهل بیت علیهم السلام روی گردان شده بودند، ملامت‌شان می‌کرد. درحالی‌که امت را به تمامی سرزنش می‌کرد، از خرده‌گیری بر دو خلیفه اول، که گه‌گاه عملکرد کلی آنان را بسیار می‌ستود، خودداری می‌ورزید. به‌ویژه، چنین می‌نماید که فرمان‌روایی خشک و با صلابت عمر را تحسین می‌کرد و در کل، می‌کوشید با سنت‌های وضع شده از طرف او مخالفت نکند. او عنوان رسمی عمر، امیرمؤمنان، را پذیرفت؛ اما لقب «خلیفه» را، که از دید او با ادعاهای ظاهر فریب عثمان در خلیفه‌الله بودن و نه جانشینی پیامبر، تباه شده بود، رد می‌کرد.^۱

وی همچنین در بخش دیگری می‌نویسد:

وقتی آن حضرت از ربیع‌بن ثعلبه رضی الله عنه - که در جنگ جمل و صفین در رکاب او جنگیده بود و پرچمدار خنجر بود - خواست بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کند، ربیع به پاسخ داد: بر اساس سنت ابوبکر و عمر! علی علیه السلام گفت: «وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر جز به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده بودند، بر حق نبودند». ربیع به با علی بیعت کرد.^۲

ارزیابی و نقد

مادلونگ در بخش اول سخنان خود، درباره مدح خلفای پیشین (ابوبکر و عمر) از زبان حضرت علی علیه السلام سندی ارائه نکرده است. به همین سبب، مطالب وی می‌تواند تنها یک ادعای صرف باشد و از این نظر، دارای اعتبار و ارزش تاریخی نیست. با این حال، ذکر این نکته لازم است که در گزاره‌های تاریخی شیعی، سخنی دال بر مدح خلفا وجود

ندارد. از دیگر سو، ستایش خلفای پیشین با سیره معصومان در مواجهه با غاصبان حق الهی همخوانی ندارد؛ چنان که مادلونگ نیز به این غصب اذعان دارد. بر فرض صحت چنین ادعایی، می توان گفت: این مدح شامل برخی از رفتارهایی است که ناظر به خدمات آنان نسبت به اسلام و دولت اسلامی است و از منظر شرع و عقل، تأیید رفتارهای جزئی، دلالت بر مشروعیت و حقانیت افراد نیست. همچنین می توان گفت: هیچ گاه اهل بیتؑ و به ویژه امیرمؤمنان علیؑ زعامت و هویت عقیدتی و حتی رفتارهای خلفا را نسبت به مسلمانان و اصل اسلام قبول نداشتند و گاهی اگر خود را نسبت به آنان اظهار می نمودند؛ چنان که امیرمؤمنان علیؑ در خصوص رفتارهای خلفا در انحراف مسیر خلافت اسلامی و بدعت گذاری آنان در خطبهٔ «شقشقیه» و دیگر خطبه ها، مفصل سخن گفته اند؛ آنجا که فرمودند: «سرانجام، اولی (ابوبکر) حکومت را به راهی درآورد و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از خشونت، سخت گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود؛ مانند زمامداری که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد در پرتگاه سقوط می کند. سوگند به خدا، مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند»^۱.

افزون بر منابع شیعی، منابع عامه نیز روایاتی ذکر کرده اند که در آنها حضرت علیؑ عقیده خود را نسبت به غصب و گناه کار بودن خلفا و بی علاقگی مواجهه با آنان اظهار داشته اند.^۲ در بیشتر منابع تاریخی، به این مطلب اشاره شده است که امیرمؤمنانؑ در جریان شورای شش نفره عمر، خطاب به عبدالرحمان بن عوف، که اصرار داشت تا سیرهٔ شیخین مورد توجه امام در زعامت امت قرار گیرد، فرمودند: «چون کتاب خدا و سنت پیامبرؐ در میان ما هست، هیچ نیازی به عادت و روش دیگری نداریم. تو تلاش می کنی که خلافت را از من دور کنی».^۳

افزون بر این، بخش دوم اظهارات مادلونگ دربارهٔ توجه امام به سیرهٔ خلفا در هنگام بیعت را نیز نمی توان حمل بر ستایش خلفا و تأیید عملکرد آنان دانست؛ زیرا اولاً، حضرت علیؑ در جوابی که به ربیع بن ابی شداد خثعمی می دهند، وی را به بیعت با محوریت کتاب و سنت رسول خداﷺ دعوت و بر آن تأکید می کنند و در این کلام، سخنی از توجه به سیرهٔ شیخین نیست.^۴ اگر سیرهٔ شیخین از منظر امام مقبول یا مشروع بود، باید به آن اشاره می کردند. ثانیاً، سخنان امام در مقابل اعتراض ربیع نسبت به شرط بیعت براساس سیرهٔ شیخین، نوعی جدال احسن^۵ است که ربیع را وادار به بیعت می کنند؛ به این بیان که اگر تو قبول داری/ابوبکر و عمر به کتاب خدا و سنت پیامبرؐ عمل کرده اند که دیگر نیازی نیست با سیرهٔ ایشان با من بیعت کنی. من هم به همان کتاب خدا و سنت رسول خداﷺ عمل خواهم کرد و با این دو از شما بیعت می گیرم؛ اما اگر نظرت این است که/ابوبکر و عمر

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۸؛ نهج البلاغه، ص ۴۸.

۲. مسلم بن حجاج نیشابوری، الصحيح، ج ۵، ص ۱۵۲؛ محمدبن اسماعیل بخاری، الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۱۸۳.

۳. احمدبن ابی واصل یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴. محمدبن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۷۶.

۵. «جدال احسن» به جدالی گویند که مناظره کننده از مقدماتی که خصم قبول دارد، استفاده کند.

غیر از کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ عمل کرده‌اند که در این صورت گمراه‌اند و من به هیچ وجه به سیره آنان عمل نخواهم کرد. علاوه بر این، قابل ذکر است که این خیر در کتاب *وقعة صفین* ذکر نشده و تنها منبع خبر آن بدون ارائه سند و به صورت مرسل، *تاریخ طبری* بوده و از آن طریق، به دیگر منابع سرایت کرده است.

دوم. ضعف در تصمیم‌گیری

مادلونگ در وقایع بعد از پذیرش حکمیت و در جریان پیدایش خوارج، گزارشی را به نقل از *طبری* نقل می‌کند و آن را شاهدهی بر ناتوانی حضرت علی علیه السلام در رأی و ضعف در عمل ایشان می‌داند. *مادلونگ* می‌نویسد: حرق‌وقص گفت: این گناهی بوده که علی علیه السلام به سبب ارتکاب آن باید توبه کند. علی علیه السلام فرمود: این گناه نبوده، بلکه تنها ناتوانی رأی و ضعف عمل بوده که او به آنان هشدار داده بود.^۱

مادلونگ قدرت و مدیریت امیرمؤمنان علی علیه السلام را به قدری تنزل می‌دهد که ایشان را به منزله شیخ قبیله‌ای می‌داند که در لحظات بحرانی، فقط قبیله‌اش از او حرف‌شنوی دارند و دیگران به علت همین ضعف و تزلزل در تصمیم‌گیری، اراده خود را بر ایشان تحمیل کرده، او را مجبور به پذیرش حکمیت می‌کنند. *مادلونگ* می‌نویسد: در رهبری علی علیه السلام در این لحظه بحرانی اما سرنوشت‌ساز، آشکارا، فتوایی تأسفبار به چشم می‌خورد. او به اکثر سپاهیان خود اجازه داد تا اراده خویش را بر وی تحمیل کنند؛ گویی شیخ قبیله است - چنان‌که در نقل قولش از *فریبین صمه*، به آن اشاره شده - و نه امیرمؤمنان.^۲

حضرت علی علیه السلام احساسات اکثریت مردم سپاهش را محترم می‌شمرد. پس از آنکه او اولویت از سرگیری جنگ را گوشزد کردند، جبهه صلح‌طلب گوشه‌ای از قدرت خود را نشان داد و داوری حضرت علی علیه السلام را در اصل شروع جنگ، آشکارا زیرسؤال برد. تجربه گذشته حضرت علی علیه السلام، که دیده بود مردم از او روی می‌گرداندند، ظاهراً از یادش نرفته و تصمیمش را متزلزل ساخته بود. بعدها وقتی حضرت علی علیه السلام به نزدیکی کوفه رسیدند، نظر خردمندان آنجا را درباره کردار خود جویا شدند. به ایشان گفتند که به گمان آنان، علی علیه السلام موجب از هم پاشیده شدن سپاه عظیمی شده که خود فراهم آورده و دژهای محکمی را ویران کرده که خود ساخته بود.^۳

ارزیابی و نقد

قابل ذکر است که پذیرش حکمیت در نتیجه فریب‌کاری معاویه و تحمیل آن از سوی فریب‌خوردگان در صفین بر امام بود. خوارج و برخی خواص سپاه امام فریب خوردند و از ادامه جنگ بازماندند. اما امیرمؤمنان علیه السلام به آن راضی نبودند و حتی در کیفیت برگزاری آن، دیدگاهی مخالف موافقان حکمیت داشتند. بنابراین، برای حفظ اسلام و حکومت اسلامی، چاره‌ای جز پذیرش آن نداشتند. بدین‌روی، این ناتوانی در رأی و ضعف در عمل مربوط به رفتار

Tāriḥ Islam dar Āyene-ye Pazuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله ص ۳۵۸.

۲. همان، ص ۳۴۸.

۳. همان، ص ۳۴۹.

سیاسی خوارج حضرت علیؑ را مجبور کرد تا حکمیت را بپذیرند. بی‌اطلاعی مادلونگ از همهٔ منابعی که این مطلب را ذکر کرده‌اند و همچنین نداشتن شناخت کافی از شخصیت حضرت علیؑ سبب شد تا وی چنین بپندارد که حضرت علیؑ به ضعف خود اعتراف می‌کند، درحالی‌که سخن حضرت علیؑ ناظر به خوارج است. بنا بر گزارش بلاذری امام می‌فرمایند: «من برای آن تقصیر - خوارج - مجبور بودم».^۱

حضرت علیؑ وقتی به اردوگاه خوارج رفتند، در اثبات بی‌گناهی خویش خطاب به خوارج چنین فرمودند: «قسم به خدا، اگر حکمیت را نمی‌پذیرفتم، قانونی از آن بر من واجب نمی‌شد و خداوند گناهی از آن را بر دوش من نمی‌گذاشت. به خدا قسم، اگر می‌پذیرفتم، باز حق با من بود و باید از من اطاعت می‌شد و کتاب خدا با من است. از وقتی با آن مأنوس شدم هرگز از آن جدا نشده‌ام. این سزای کسی است که بیعت با امام خود را ترک گوید و پیمان بشکند. به خدا سوگند، هنگامی که شما را به جنگ با معاویه فراخواندم، خوشایندتان نبود؛ ولی خداوند خیر شما را در آن قرار داده بود. اگر مقاومت می‌کردید شما را راهنمایی می‌کردم، و اگر به انحراف می‌رفتید، شما را به راه راست برمی‌گرداندم. اگر سرباز می‌زدید دوباره شما را برای مبارزه آماده می‌کردم. در آن صورت، وضعیتی مطمئن داشتیم، اما دریغ! با کدام نیرو بجنگیم؟ و به چه کسی اطمینان کنم؟»^۲ این گلابهٔ حضرت علیؑ از خوارج و خواص جامعهٔ کوفه گویای آن است که ضعف پیش و رفتار سپاه اسلام در دشمن‌شناسی، مواجهه با دشمن و پیروی محض نداشتن از حاکم اسلامی، عامل اصلی حکمیت است. باید دانست که بنای اصلی حرکت سپاه کوفه بر مبارزهٔ جدی با معاویه و اساس بنی‌امیه برپا بود؛ اما این ضعف ناشی از نیروهای خودی، عاملی گردید تا برخی منابع تاریخی، حاکمیت را مقصر اصلی این شکست معرفی کنند و به مخاطب این‌گونه القا کنند که تصمیم‌گیری حضرت علیؑ عامل اصلی شکست بود.

سوم. عبرت‌آموزی؛ علت اصلی پذیرش حکمیت

مادلونگ پذیرش حکمیت از سوی حضرت علیؑ را از روی اجبار و تحت فشار یاران بی‌وفا و فریب خورده نمی‌داند، بلکه معتقد است: وی درصدد بود تا به یاران خود درس عبرت بیاموزد. مادلونگ این ادعای خود در پاورقی کتاب را به گزارشی از ابن‌عباس مستند کرده و گروه موافق حکمیت را فاقد قدرت کافی برای مجبور کردن حضرت علیؑ به پذیرش شرایط توافق دانسته است. در نتیجه، پذیرش حکمیت را اشتباه سیاسی بزرگی خوانده و شرایط جنگ را طوری ترسیم کرده است که گویا «پذیرش حکمیت» و «آتش‌بس نظامی» دو عمل جدا از هم بودند و آن حضرت می‌توانست بدون پذیرش حکمیت، تنها آتش‌بس نظامی اعلام کند و بدون هیچ توافق عقب‌نشینی، در فرصتی مناسب و بعد از پشیمانی پیروانش از آتش‌بس، دوباره جنگ را از سر گیرند. مادلونگ می‌نویسد:

موضوع اخیر (ادامه ندادن به جنگ) را می‌توان با نوعی احساس همدردی مورد توجه قرار داد. علیؑ مردی بغایت دلیر بود و تزلزل در عزمش را پس از جنگ صفین نمی‌توان ناشی از بزدلی یا یأس آشکار وی توجیه کرد. اگر او به‌راستی اعتقادش از وفاداری بخش اعظم سپاهش سلب شده بود، نگرانی نسبت به تنها نوادگان پیامبرؐ و اعضای

دیگر خاندانش، انگیزه‌های منطقی به‌شمار می‌رفت، تا جنگی ویرانگر را دوباره آغاز نکند. انتقادی که بتوان بر تصمیمش در عقب‌نشینی بر او وارد کرد، اهمیت کمتری دارد. برعکس، قبول داوری از طرف او، اشتباه سیاسی بزرگ و غیرقابل توجیهی بود. علی علیه السلام می‌توانست با معاویه فقط آتش بس ساده‌ای برقرار کند. او می‌توانست بدون هیچ‌گونه توافقی از جبهه جنگ عقب‌نشیند. قبول داوری بر اساس شرایط معاویه بدترین گزینش بود. او به اشعث و گروه صلح‌طلب در تعیین شرایط توافق آزادی عمل داد و فکر می‌کرد که باید در خصوص امیدهای واهی آنان برای رسیدن به راه حلی شرافتمندانه با معاویه، درسی به آنان بیاموزد. چنین نبود که وی - آن‌گونه که مدافعان رفتارش بعدها ادعا کردند - زیر فشار پیروان بی‌وفایش عمل کرده باشد؛ زیرا وقتی درخواست‌هایشان را برای پایان دادن به جنگ پذیرفت، آنان در مقامی نبودند که در خصوص روابطش با معاویه برای او تکلیف تعیین کنند. حتی اگر گروه اندکی به سمت دشمن رفته بودند، چندان اهمیت نداشت.^۱

ارزیابی و نقد

این سخنان *مادلونگ* در دو بخش قابل بررسی و ارزیابی است. *مادلونگ* ادامه ندادن جنگ توسط حضرت علی علیه السلام را با نوعی احساس همدردی توجیه می‌کند، ولی با توجه به دلایل عقلی و مبانی امامت، نیازی به چنین توجیهی نیست. اقدام به قتال و به‌خطر انداختن جان، جایی که هیچ نفعی برای جبهه حق ندارد از نظر اسلام مردود است، به‌ویژه در جایی که به خطر انداختن جان ضرری نیز برای جبهه حق به دنبال داشته باشد.^۲ طبق نظر عقل و شرع، انسان هنگام مواجهه با دو امر مضری که ناچار از انتخاب یکی از آن دو است، باید آن را که ضررش کمتر از دیگری است، برگزیند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در یک دو راهی، که هر دو راه شر و مضر به حال امت اسلامی بود، ولی شریکی کمتر از دیگری بود، واقع گشتند؛ یعنی انتخاب جنگ و کشته شدن، یا توقف جنگ و پذیرش حکمیت. آن حضرت دومی را به‌خاطر ضرر کمترش به حال امت اسلامی، نسبت به گزینه اول، برگزیدند؛ زیرا جبران آن ممکن بود. ولی جبران فقدان امام و بنی‌هاشم و بزرگان شیعه در آن موقعیت حساس، ممکن نبود، اگرچه در صورت همراهی مردم، امکان پیروزی برای سپاه اسلام را قطعی می‌کرد. بنابراین، تنزل مسئله به این مهمی - که در صورت ادامه جنگ، توسط شیعیان همراه امام، اسلام از طی مسیر اصلی خود باز می‌ماند - به یک جریان احساسی و همدردی با آن جریان، خطای بزرگی است.

مادلونگ در بخشی دیگر، بین توقف جنگ و پذیرش اصل حکمیت و پذیرش شرایط حکمیت، تفکیک قایل شده، آنها را سه عمل جدا از هم می‌داند که ملازمه‌ای بین آنها نیست. برای ارزیابی و نقد سخنان وی، لازم است تا متون تاریخی درباره امکان توقف جنگ بدون پذیرش حکمیت و همچنین شرایط پذیرش مفاد حکمیت، مجدداً بازخوانی گردد. منابع تاریخی پس از سر‌نیزه بردن قرآن‌ها توسط سپاه معاویه و پیشنهاد قبول حکمیت قرآن، واکنش لشکریان حضرت علی علیه السلام را این‌گونه توصیف کرده‌اند:

منقری (۲۱۲ق) در *وقعة الصفین* می نویسد: نزدیک به بیست هزار تن مسلح آهن پوش، که شمشیرهایشان را برشانه افکنده بودند و پیشانی‌هایشان از اثر سجود پینه بسته بود، پیش آمدند. پیشاپیش آنان، *مِسْعَرُ بْنُ قَدَکِی* و *زیدبن حُصَین* و گروهی از قاریان، که از آن پس «خوارج» نامیده شدند، حرکت می کردند. این جماعت وی را فقط به نام، نه به عنوان امیرمؤمنانؑ، صدا زده، گفتند: ای علیؑ، اینک که تو را به کتاب خدا خوانده‌اند، بدان قوم پاسخ مثبت ده، وگرنه ما، همچنان که عثمان را کشتیم، تو را نیز می کشیم. به خدا سوگند، اگر به ایشان پاسخ مثبت ندهی بی شک چنان خواهیم کرد.^۱ آنان حضرت علیؑ را وادار کردند تا کسی را نزد مالک بفرستد و او را از ادامهٔ جنگ بازدارد. وقتی مالک نزد آنان آمد، به مشاجره با گروه پیرو حکمیت پرداخت و مشاجره بالا گرفت.

منقری در ادامه، می نویسد: مالک به آنان گفت: گم شوید! همان گونه که ستم کاران گم شدند. کسانی او را دشنام دادند و او نیز به ایشان پاسخ مناسب داد. با بالاگرفتن نزاع بین این دو گروه، حضرت علیؑ به آنان نهیبی زدند و فرمودند: «بس کنید! و آنان دست از ستیز برداشتند. مالک/اشتر گفت: ای امیرمؤمنانؑ، صفوف عراق را بر صفوف آنان بتازان که دشمن به خاک درافتد. برخی یک صدا فریاد برآوردند: امیرمؤمنان علیؑ داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده است و جز این چاره‌ای ندارد. مالک گفت: اگر امیرمؤمنانؑ پذیرفته و به داوری قرآن راضی شده است، من نیز به رضای امیرمؤمنانؑ راضی‌ام. همگی گفتند: امیرمؤمنانؑ راضی شده است و او، خود خاموش بود و هیچ سخن نمی گفت و دیده بر زمین دوخته بود.^۲ بنابراین، طبق نقل منقری، حضرت علیؑ حکمیت را قبول نکردند و گروه پیرو حکمیت، با این کار دست به ایجاد فضای تبلیغاتی وسیعی علیه امیرمؤمنانؑ می زدند تا ایشان را در عمل انجام شده قرار دهند.

ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ق) نیز ذیل ماجرای صفین می نویسد: عده‌ای نزد علیؑ آمدند و گفتند: این مردم را بر آنچه تو را به سوی آن می خوانند اجابت کن، وگرنه همچون عثمان تو را نیز می کشیم. علیؑ نیز به *اشعث* فرمان داد، نزد فرماندهان لشکر برود و آنان را از جنگیدن باز دارد.^۳

در گزارش *یعقوبی* (۲۹۲ق) هم آمده است: علیؑ به موافقان حکمیت فرمودند: کار آنان در قرآن سر نیزه کردن فریب کاری است، و اینان اهل قرآن نیستند. لیکن *اشعث بن قیس کندی*، که معاویه از او دل جویی کرده و به او نامه نوشته و او را به سوی خویش خوانده بود، زبان به اعتراض گشود و گفت: مردم را به حق دعوت کرده‌اند. امام در پاسخ فرمودند: اینان با شما فریب کاری کردند و خواستند شما را از خود بازدارند. *اشعث* گفت: به خدا سوگند، باید پیشنهاد ایشان را بپذیری، یا آنکه تو را به آنان تسلیم می کنیم.^۴ در گزارش *طبری* (۳۱۰ق)، *ابن کثیر* (۷۷۴ق) و دیگران نیز بر این امر تأکید شده است که موافقان حکمیت، حضرت علیؑ را به پذیرش حکمیت مجبور کردند.^۵

۱. نصر بن مزاحم منقری، *وقعة صفین*، ص ۴۹۰-۴۸۹.

۲. همان، ص ۴۹۲.

۳. *ابن قتیبه دینوری*، *الإمامة و السیاسة*، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. *احمدبن ابی‌واضح یعقوبی*، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۸۹.

۵. *محمدبن جریر طبری*، *تاریخ الأمم و الملوك*، ج ۵، ص ۴۹؛ *ابن کثیر*، *البداية و النهاية*، ج ۷، ص ۲۷۳.

بنابراین، توقف جنگ مبتنی بر جریان حکمیت و تنهایی حضرت علی علیه السلام بود؛ آنجا که ایشان به این تنهایی اشاره می‌کند.^۱ در نتیجه، آنان جنگ برده را با فریبی که خوردند، به شکست یا صلح تبدیل کردند؛ چنان که بعد از نوشته شدن توافق نامه، سلیمان بن صرد در حالی که صورتش مجروح بود، پیش امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: «یا علی علیه السلام، می‌دانم که اگر یارانی داشتی هیچ وقت این توافق نامه را نمی‌نوشتی. به خدا سوگند، در میان مردم رفتیم و با آنان مجادله کردم تا به متابعت از شما برگردند. پس به جز عده کمی، کسی را ندیدم که خیری در او باشد.»^۲

گرچه مادلونگ در بخشی از کتاب اشاره می‌کند که حضرت علی علیه السلام حاضر نبود به خاطر مصالح سیاسی، رسالت دینی خود را به مخاطره بیفکند؛^۳ ولی مهم‌ترین وظیفه و رسالت دینی راه، که هدایت الهی مردم است، در بررسی عملکرد آن حضرت نادیده گرفته و گویا هیچ جایگاهی برای آن قایل نیست. حضرت علی علیه السلام تنها به دنبال پیروزی و ثبات در حکومت نبودند، بلکه به هر طریق ممکن، سعی در آگاه کردن گمراهان و هدایت آنان به سوی حق داشتند، و این رسالت را بر دیگر امور مقدم می‌داشتند. وقتی یاران حضرت علی علیه السلام علت تأخیر در آغاز جنگ صفین را از ایشان جویا شدند، در جوابشان فرمودند: «اما کلام شما که تأخیرم در نبرد، تردید نسبت به شامیان است، به خدا سوگند، یک روز از جنگ را به تأخیر نینداختم، جز به طمع اینکه گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند، از نورم بهره‌مند گردند. این تأخیر با این نظری که دارم، برایم از اینکه گمراهان را با شمشیر درو کنم، محبوب‌تر است، هر چند که کیفر گناهانشان به گردن خودشان است.»^۴

امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از فرستادن ابوموسی اشعری به عنوان حکم و نماینده خود، در جریان حکمیت نیز به نتیجه مذاکره اشاره کرده، فرمودند: «ابوموسی از عمرو عاص فریب خواهد خورد. در این هنگام، یکی از یاران حضرت به نام عبدالله ارفع علت فرستادن ابوموسی اشعری، با وجود علم به فریب خوردن او از عمرو عاص را از حضرت پرسید. حضرت در جواب، به فرستادن پیامبران و سفیران الهی به سوی مردم اشاره کردند که خداوند با علم ازلی خود می‌دانست که - مثلاً - قوم یونس یا اقوام دیگر ایمان نمی‌آورند و مشمول عذاب دنیوی خواهند شد. با وجود این، به علم خود اکتفا نکرد و پیامبری را گسیل داشت تا حجت تمام شود.^۵ بنابراین، در تحلیل نهایی حکمیت می‌توان گفت: نبودن یاران بابصیرت، یاران کج‌فهم و فریب‌خورده، افراد نفوذی معاویه در سپاه علی علیه السلام، و شرایط سیاسی حاکم در ایجاد تفرقه بین مسلمانان و اهمیت حفظ اسلام، از جمله عوامل داخلی و خارجی تحمیل و پذیرش حکمیت بودند. اگر شرایط لازم فراهم بود، نوبت به حکمیت نمی‌رسید و تعبیر به «عبرت‌آموزی» زمانی درست است که مفید فایده باشد، و حال آنکه حکمیت عملاً مضرات زیادی نیز برای مسلمانان داشت، و از همه مهم‌تر آنکه امام نتایج حکمیت را پیش‌بینی کرده، علت پذیرش آن را نبودن

Tārikh Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. نصرین مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۵۲۱.

۲. همان، ص ۵۱۹.

۳. «علی علیه السلام به حق و رسالت دینی خود کاملاً یقین داشت. حاضر نبود به خاطر مصالح سیاسی، اصول خویش را به مخاطره افکند، و آماده مبارزه با نابرابری‌های غالب اجتماعی بود.» (ولفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله ص ۲۰۸).

۴. نهج البلاغه، ص ۹۱.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۰؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، المناقب، ج ۲، ص ۲۶۱.

یاران می‌دانند و نه عبرت‌آموزی آنان. هرچند حفظ جان شیعیان و عبرت‌آموزی یکی از پیامدهای جریان حکمیت به‌شمار می‌آید، ولی قطعاً عبرت‌آموزی علت پذیرش حکمیت نبوده است.

۲. ضعف در مدیریت اجرایی (عزل و نصب‌ها)

یکی دیگر از محورهای مطرح‌نظر مادلونگ بررسی مدیریت اجرایی امیرمؤمنان علیؑ در دوران خلافت است. از منظر وی، حضرت علیؑ در مدیریت سیاسی جامعه اسلامی، چنین فرماندهان، کارگزاران و مواجهه با دشمن، سیاست نبود و بدون شناخت از اوضاع سیاسی و اجتماعی، مرتکب خطا شد. به عبارت دیگر، ایشان در تدبیر جامعه بر اساس مصالح و در جهت تأمین نیازهای مادی و معنوی بشر، دارای ضعف بود. به نظر می‌رسد برای ارزیابی سخنان وی، لازم است ابتدا تبیین و دفاعی جامع از توان مدیریتی و سیاسی علیؑ ارائه و با تکیه بر منابع تاریخی، پاسخی مناسب به ایرادهای مادلونگ داده شود.

در متون دینی، از جمله اوصافی که برای ائمه اطهارؑ ذکر شده، «ساسة العباد» است.^۱ از این رو، تدبیر امر جامعه و اعمال سیاست، از خصایص رهبران الهی است که به واسطه آن، انسان‌ها در مسیر هدف خلقت قرار داده می‌شوند. به عبارت دیگر، ائمه اطهارؑ مأمور تدبیر امور مردم در حوزه دنیا و دین هستند. در این تدبیر امور، اداره امور کشور و رسیدگی به مسائل جامعه، مطابق دستورات و قوانین اسلام است. بنابراین، در حکومت اسلامی، حاکمیت بر انسان و جامعه انسانی تنها مخصوص خداوند، و در روی زمین، مختص انبیا و امامان شیعهؑ و به تبع آنها، علمای بیدار اسلام است. یکی از ویژگی‌های امام، آگاهی از سیاست است؛^۲ یعنی امام، حامل و برپادارنده رهبری جامعه و آگاه به سیاست است. در حدیثی دیگر، بر این نکته تأکید شده که امور دینی و دنیوی به رهبران الهی واگذار شده تا ضمن تربیت بندگان الهی، آنان را به سعادت و هدف غایی رهنمون شوند. به بیان دیگر، میان دین و سیاست، مرزی وجود ندارد.^۳ بنابراین، بر اساس چنین روایاتی، امور دین و دنیا به پیامبران و رهبران الهی واگذار شده است تا علاوه بر هدایت انسان، به تربیت او نیز اهتمام ورزند.

اول. اشتباه در عزل قیس بن سعد

مادلونگ برخی از عزل و نصب‌های امیرمؤمنان علیؑ بعد از عثمان را نامناسب دانسته، شاهد آن را اعتراف و تأسّف امامؑ از این عزل و نصب‌ها می‌داند. وی می‌نویسد:

در این هنگام، علیؑ قیس بن سعد را عزل کرد و فرزند ابوبکر را به آن ولایت (مصر) گسیل داشت. نامه انتصاب او را عبیدالله بن ابی‌رافع در اول رمضان سال ۳۶ نوشت. بعد ثابت شد که این تصمیم مناسب نبوده است.^۴

علیؑ ظاهراً از اینکه به محمد بن ابی‌بکر اعتماد کرده و او را برای حکومت مصر در نظر گرفته بود، ابراز تأسّف می‌کرد و او را جوانی نوحاسته (غلام حادث) می‌دانست. او فاش ساخت که در ابتدا قصد گماردن هاشم بن عتبّه را بر

Tāriḥ Islam dar Āyene-ye Pazuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمدؐ، ص ۲۷۸.

آن سرزمین داشت و اگر کار را به او سپرده بود، عرصه را برای عمرو عاص و یارانش خالی نمی‌کرد و کشته نمی‌شد، مگر آنکه شمشیر را همچنان در کف داشت.^۱

ارزیابی و نقد

در پاسخ به این سخن، ابتدا باید گفت و گوه‌های بین قیسی بن سعد و معاویه، اقدامات بنی امیه برای سقوط مصر و دیدگاه علی بن ابی طالب علیه السلام درباره وی را بازخوانی کرد. معاویه بعد از انتشار یک نامه جعلی، برای ایجاد تشویش در میان مردم، تلاش داشت تا جایگاه قیسی را بی اعتبار کند.^۲ اگرچه برخی همانند عبدالله بن جعفر به این نامه واکنش مثبت نشان داده، بر عزل قیسی تأکید داشتند، اما امام علیه السلام مخالف آن بود، تا آنکه نامه‌ای از قیسی مبنی بر برخورد نکردن با مخالفان حکومت علوی و سرپیچی کنندگان از بیعت رسید.^۳ امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه‌ای به قیسی ابلاغ کردند: «به جانب آن قومی که مطرح کردی برو، و اگر در آنچه مسلمانان داخل شدند وارد گردیدند، چه بهتر، و چنانچه بیعت نکردند، با آنان بجنگ.»^۴ قیسی ضمن نامه‌ای، مخالفت خود با اقدام نظامی علیه مخالفان را اعلام و علت آن را برای امام تبیین کرد. این مخالفت، برخی از یاران امام را بر آن داشت تا نسبت به تقویت قیسی اقدام لازم صورت گیرد؛ زیرا از یک سو، فضای مسموم ایجاد شده در کوفه و مصر علیه قیسی از سوی معاویه، و ایجاد نگرانی برای سپاه اسلام، و از دیگر سو، دایره امنی که مخالفان ساکن در مصر برای خود ایجاد می‌کردند و تصورشان این بود که قیسی همراه آنان است، اقدام مدیریتی لازم برای نجات مصر و حکومت اسلامی را می‌طلبید؛ چنان که خود قیسی با تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی، خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان دارد: «اگر به من بدگمانی، مرا از کار خویش بردار و دیگری را برای آنان بفرست.»^۵ بنابراین، فشار برخی خواص در عزل قیسی، از جمله اشعث و بزرگان کوفه،^۶ تزلزل سپاه امام و تقویت مخالفان مصر، از جمله خوارج و برخورد نکردن قیسی با مخالفان داخل مصر، تصمیم امام بر عزل قیسی و جای‌گزینی فرد دیگری را ایجاب کرد.

نصب محمد بن ابی بکر به جای قیسی، در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر کوفه و مصر، امری مطلوب بود. اگرچه امام می‌فرمایند: «اگر مرقال هاشم بن عتبّه به مصر رفته بود، نمی‌گذاشت عمرو بن عاص و یارانش بر مصر مسلط گردند»^۷ اما این جمله منافاتی با نصب محمد بن ابی بکر ندارد؛ زیرا تصمیم امام متناسب با شرایط موجود بود.

همچنین لازم به ذکر است که محمدبن ابی بکر هنگام ورود به مصر، خطاب به قیس گفت: «این ریاست از آن توست و من برای کمک و مشورت نزد تو آمده‌ام؛ اما قیس نپذیرفت و به سوی مدینه بازگشت».^۱

در تحلیل این گزارش، می‌توان گفت: ارسال محمدبن ابی بکر می‌تواند در جهت تقویت قیس و یک تاکتیک مناسب برای سرکوب مخالفان و نشانگر قوت اقدامات مدیریتی امیرمؤمنانؑ نسبت به حراست از کیان اسلامی باشد؛ یا آنکه قیس امیر باشد و محمد پشیمان وی؛ یا آنکه محمد امیر باشد و قیس در کنار وی به امور مصر بپردازد. چنان‌که برخی همانند ام‌سلمه از جدایی قیس لب به شکایت گشودند.^۲ همچنین قابل ذکر است که در اواخر عمر عثمان، مردم مصر به اختیار خود، محمدبن ابی بکر را برای ولایت خود برگزیده بودند.^۳ این پایگاه مردمی نیز کمک شایانی برای حل بحران و مهار جریان‌های برانداز بود. بدین‌روی، باتوجه به دسیسه معاویه در تخریب چهره قیس و همچنین محبوبیت مردمی محمدبن ابی بکر و درخواست آنان برای ولایت او، حضرت علیؑ به این تغییر رضایت دادند تا مشکل مصر با رضایت مردمی حل شود. به عبارت دیگر، امام نسبت به قیس موضعی نداشتند، اما شرایط دشوار سیاسی، زمینه اصلی این عزل بود.^۴

در نقدی دیگر بر دیدگاه مادلونگ، قابل ذکر است که برداشت شخصی صنعانی درباره تغییر عقیده امیرمؤمنان علیؑ نسبت به قیس بن سعد، بعد از کشته شدن محمدبن ابی بکر و سقوط مصر، زمینه چنین برداشتی را برای مادلونگ ایجاد کرده است. به عبارت دیگر، این عبارت که «علیؑ نیک دریافت که قیس در مصر با چه دشواری‌ها و کیدهای بزرگی مواجه بوده است، و دانست که هر که وی را به برکنار کردن قیس واداشته، نیک‌خواه او نبوده است. از آن پس، علیؑ هیچ‌گاه از رأی قیس سر بر نمی‌تافت» جزو متن روایت نبوده و تنها تحلیل ذهنی صنعانی است که در دیگر منابع، از جمله تجارب الامم انعکاس یافته است.^۵

دوم. اشتباه در اعزام جریر بن عبدالله به سوی معاویه

مادلونگ درباره فرستادن جریر بن عبدالله توسط امیرمؤمنان علیؑ نزد معاویه برای گرفتن بیعت، چنین اظهار نظر می‌کند: «حق با مالک اشتر بود؛ فرستادن جریر نزد معاویه اشتباه بزرگی بود. علیؑ پیش‌تر چنین حکم کرده بود که اگر نخواهد دوباره معاویه را منصوب کند، فقط از موضع قدرت می‌تواند با او معامله نماید؛ اما وقتی پس از پیروزی در بصره قدرتمند شد، جریر را نزد وی فرستاد. جریر خود را دوست معاویه به‌شمار می‌آورد و فکر می‌کرد می‌تواند او را وادار به تسلیم کند. مالک اشتر، که از زمان تبعیدش به دمشق به فرمان عثمان، منفور معاویه بود، بهترین شخصی بود که می‌توانست با او وارد عمل شود و او را با تهدیدهای گستاخانه خود، به دادن پاسخ فوری وادار سازد»^۶

Tāriḫ Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. همان، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۹، ص ۴۲۸-۴۲۷.

۳. احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ج ۵، ص ۵۱۳.

۴. عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج ۵، ص ۴۶۱.

۵. ابن‌مسکویه رازی، تجارب الأمم، ج ۱، ص ۵۱۱.

۶. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمدﷺ، ص ۲۹۸.

ارزیابی و نقد

قابل ذکر است که بیعت جریر بن عبد الله بجلي با امیر مؤمنان علی علیه السلام از روی ناچاری و به عبارت دیگر، از روی مصلحت‌اندیشی سیاسی و ترس از مبتلا شدن به سرنوشت خفت‌بار مردم بصره در جنگ جمل بود. بنابراین، بیعت وی از روی معرفت و حق‌شناسی نسبت به حضرت علی علیه السلام نبود؛ زیرا او در همان ایام، طی نامه‌ای به *اشعث بن قیس*، نوشت:

درخواست بیعت با علی علیه السلام به من رسید و من آن را پذیرفتم و راهی برای دفع آن ندیده‌ام. در امور پنهان مسئله عثمان نیز نگریم، ولی چیزی در آن نیافته‌ام که مرا ملزم به کاری کند. به‌علاوه، مهاجران و انصار شاهد مسئله عثمان بوده‌اند، ولی واکنشی از خود نشان نداده‌اند. بهترین واکنش آنان این بود که سکوت کردند. بنابراین، بهانه‌ای برای مخالفت با علی علیه السلام وجود ندارد. پس با او بیعت کن که بهتر از او پیدا نمی‌کنی که به سراغش بروی، و بدان که بیعت با علی علیه السلام بهتر از ابتلای به سرنوشت اهل بصره است.^۱

حضرت علی علیه السلام شخصی را که عملاً دست به خیانت نمی‌زد و خیانت او به اثبات نمی‌رسید، از همکاری منع نمی‌کرد؛ زیرا در بینش اسلامی، قصاص قبل از جنایت معنا ندارد. وی نه تنها بیعتش را می‌پذیرفت، بلکه بعضاً به صورت حساب‌شده از او در اموری استفاده می‌کرد. از همین روی، گرچه *اشعث* را از فرمان‌داری آذربایجان^۲ و جریر را از همدان عزل نمود،^۳ ولی بیعت آنان را رد نکرد و آنان را در اموری که توانایی انجام آن را داشتند به کار گرفت. مهم‌ترین علت این اقدام می‌تواند در تدبیر سیاسی امام باشد؛ زیرا اینان از خواص جامعه اسلامی و صاحبان قدرت اجتماعی بودند. رها کردن آنان بستری برای سوءاستفاده حداکثری دشمن از آنان و ایجاد نارضایتی در حکومت اسلامی و در نهایت، ضربه زدن به آن بود؛ اما نگاه داشتن آنان کمکی به بهبود وضعیت سیاسی و آرام کردن تشنج اجتماعی و سیاسی قبایل به‌شمار می‌آمد؛ زیرا آنان جزئی از جامعه اسلامی بودند و بیشترین تأثیر را بر تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه داشتند. بنابراین، حفظ حکومت اسلامی از اوجب واجبات برای حضرت علی علیه السلام بود و برای آن به تناسب شرایط موجود، اقدام لازم را انجام می‌دادند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام برای تحقق اهداف خویش، در مشارکت مردم و انتخاب برخی افراد برای پذیرش مسئولیت، با آنان مشورت می‌کردند. چنان‌که بعد از جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام تصمیم گرفتند فردی را نزد معاویه بفرستند تا از او و شامیان بیعت بگیرد. آن حضرت در جمع اصحاب خود، به ایشان گفت: «فردی را که از تجارب آبدیده باشد، به من معرفی کنی تا او را نزد معاویه بفرستم. باشد که او معاویه را از سرپیچی بازدارد، که اگر چنین کرد [چه بهتر از این]، وگرنه ما درباره آنچه از جنگ با معاویه می‌خواهیم، بسیار تواناییم».^۴

جریر پیشنهاد کرد تا این مسئولیت به وی سپرده شود؛ زیرا او از دوستان و نزدیکان معاویه به‌شمار می‌آمد و در برقراری ارتباط با معاویه مشکلی پیش‌روی خود نمی‌دید. بدین‌روی، به حضرت گفت: مرا نزد معاویه بفرست. وی همواره پنددهنده و دوست من بوده است. نزدش می‌روم و از او می‌خواهم تا حکومت را به شما واگذار کند و حول محور حق به شما بپیوندد و مادامی که مطیع خداوند باشد و به آنچه در کتاب خداست عمل می‌کند، امیری از امرا و

Tāriḥ Islam dar Āyene-ye Pazhubesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. ابن‌قتیبه دینوری، الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۲ (این نامه طبق ترتیب نقل حوادث، بعد از نامه حضرت علی علیه السلام به اشعث برای دعوت به بیعت فرستاده شده است).

۲. ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۵۰۳.

۳. نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۲۷.

۴. ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۵۰۵.

کارگزاری از کارگزاران شما باشد. اهل شام را به اطاعت از شما و پذیرش حاکمیت شما خواهیم خواند. بیشتر شامیان جزو قوم من و از مردم شهرهای من هستند. بدین روی، امیدوارم از من سرپیچی نکنند.^۱

البته مالک اشتر با رفتن جریر مخالفت ورزید و مدعی شد که جریر هوای معاویه را در سر دارد. اما حضرت علیؑ به مالک اشتر فرمود: «مهلش بده تا ببینیم از دست او چه نتیجه‌ای عاید ما می‌گردد.^۲ این سخن اخیر اگرچه تا اندازه‌ای نشان از تردید حضرت علیؑ داشت، اما بی‌گمان، ایشان بهترین فردی را که در اختیار داشت و می‌توانست به شام بفرستد، بر این امر گماشت؛ چنان که عمرو عاص در اشاره به مأموریت جریر، رو به معاویه گفت: «بهترین فرد عراق از سوی بهترین مرد جهان به بیعت‌طلبی نزد تو آمده است».^۳

انتخاب جریر با توجه به شرایطی که داشت، معقول به نظر می‌رسد؛ زیرا بهترین دلیل برای این انتخاب آن است که حضرت علیؑ در پی ایجاد تنش نبوده است. نتیجه انتخاب جریر در آن شرایط، از سه حالت خارج نبود: یا جریر موفق می‌شد از معاویه برای حضرت علیؑ بیعت بگیرد که در این صورت، حضرت به هدفش می‌رسید؛ یا نمی‌توانست بیعت بگیرد و بازمی‌گشت، که دور از انتظار نبود؛ یا خیانت می‌کرد و به معاویه ملحق می‌شد که در این صورت نیز جدا شدن جریر چیزی جز جدا شدن یک نیروی غیرقابل اعتماد نبود. حضرت علیؑ با فرستادن جریر درصد حل مسالمت‌آمیز مشکل و اتمام حجت با شامیان بود و امر معقول نیز همین است؛ زیرا هدایت مردم و جلوگیری از جنگ، بهترین هدفی است که امام به دنبال آن بود. چنانچه با تأخیر جریر در بازگشت، وقتی سپاهیان حضرت علیؑ از ایشان خواستند تا مهیای جنگ شوند، به آنان پاسخ دادند: «آماده شدن من برای جنگ با اهل شام، درحالی که جریر نزد آنان است، بستن در برهان و حجت به روی آنان و موجب روی گرداندن شامیان از خیر است، اگر خواهان خیر باشند»^۴ همه جوانب کار را سنجیده و ظاهر و باطن آن را زیر و رو کرده‌ام؛ برای خود چاره‌ای جز جنگ یا کفر به آورده محمدؐ ندیدم».^۵

امیرمؤمنان علیؑ در شروع فتنه معاویه، موضع خود را در این باره چنین بیان کرد: «از آن امر (فتنه) امتناع خواهیم کرد، تا هنگامی که امتناع یابد. اما هرگاه گریزی نیافتیم، پس آخرین چاره بیماری، داغ کردن است».^۶ این موضع امیرمؤمنان علیؑ بود که در مرحله آغازین از برخورد با معاویه اعلان شد و تا پایان نیز استمرار یافت. بنابراین، فرستادن جریر به عنوان اتمام حجت با شامیان، و جنگ آخرین چاره بود. بدین روی، هنگام اعزام جریر، حضرت علیؑ به صراحت به او اینچنین مأموریت دادند: «نامه مرا به معاویه برسان. اگر او هم چون دیگر مسلمانان به راه آمد، چه بهتر، وگرنه او را از نتیجه وخیم پیمان‌شکنی و گردن‌کشی آگاه کن و هشدار ده و به او بفهمان که نه من راضی‌ام او فرماندار باشد و نه توده مردم به خلافت او تن می‌دهند».^۷

Tārīkh Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. نصرین مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۲۸-۲۷؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲. نصرین مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۲۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۶.

۳. نصرین مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۴۴.

۴. ابن قتیبه دینوری، الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱۴.

۵. نهج البلاغه، ص ۸۴.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۴۳؛ ابن مسکویه رازی، تجارب الأمم، ج ۱، ص ۴۹۰.

۷. نصرین مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۲۸.

گرچه فرد دیگری نیز می‌توانست این کار را انجام دهد، اما نتیجهٔ اعزام هر شخص دیگری غیر از جریر، اعلان جنگ معاویه با سپاه اسلام بود؛ زیرا معاویه بر همین اساس، اقدام به جنگ کرد و خلافت حضرت علی علیه السلام را نپذیرفت. اما جریر رابطهٔ دوستی با معاویه داشت و انتخاب وی موضوعیت داشت تا بهانه‌ای برای دیگران باقی نماند. اگر فردی مثل مالک/اشتر این مأموریت را به عهده می‌گرفت چه‌بسا در شام کشته می‌شد^۱ و بعدها دشمنی مالک با معاویه را علت عدم مصالحه می‌دانستند و امیرمؤمنان علی علیه السلام را متهم به تمایل به جنگ می‌کردند؛ چنان که وقتی مالک/اشتر اظهار داشت که او بهتر می‌توانست از عهدهٔ چنین مأموریتی برآید، جریر بن عبدالله در پاسخ به او گفت: اگر مالک/اشتر در شام بود، او را می‌کشتند و شامیان او را از زمرهٔ قاتلان عثمان می‌دانستند.^۲ در هر حال معاویه کسی نبود که قدرت را رها کند و بیعت را بپذیرد؛ ولی مهم‌ترین وظیفهٔ امام علیه السلام نجات مردم از گمراهی و هدایت آنان با صلح و آرامش بود و اجبار و جنگ آخرین راه کار.^۳

نتیجه‌گیری

در بررسی انتقادی دیدگاه مادلونگ دربارهٔ عملکرد و تدبیر مدیریتی حضرت علی علیه السلام در رویدادهای سیاسی و اجتماعی اسلام، معلوم شد که او در فهم و درک شخصیت‌های تاریخی و مسائل سیاسی اسلام و حکومت حضرت علی علیه السلام، به سبب بهره‌برداری از منابع عامه در تحلیل اقدامات سیاسی حضرت علی علیه السلام؛ نقص در تحلیل شخصیت‌های الهی؛ فقدان شناخت کافی در کلام سیاسی شیعه، به‌ویژه در امر امامت و مبانی آن؛ نداشتن درک درست از فضای تاریخی، فکر و فضای سیاسی جامعهٔ اسلامی آن دوره از تاریخ، به‌ویژه روح قبیله‌ای حاکم بر جامعهٔ اسلامی؛ نداشتن نگاهی جامع به منابع تاریخی؛ و ترجمهٔ ناصواب از متون تاریخی به سبب فقدان فهم تاریخی از شخصیت حضرت علی علیه السلام، امام را در حد یک حاکم و خلیفهٔ سیاسی همانند دیگر خلفا، تنزل داده و عملکرد آن حضرت را به عنوان یک حاکم سیاسی فاقد علم و درایت الهی بررسی کرده و در نتیجهٔ این اشتباه، جنبهٔ الهی و اخروی مسئولیت حضرت علی علیه السلام را در برابر مردم، نادیده گرفته و در نهایت، به این نتیجه رسیده است که حضرت علی علیه السلام به سبب برخوردار نبودن از علم الهی و عصمت، دارای لغزش بود و در تدبیر جامعهٔ اسلامی، ایشان مدیریت لازم را برای خروج از بحران‌ها به کار نبرد، و در برخی مواقع، از جمله اعزام یا عزل و نصب افراد برای مأموریت‌های سیاسی، توان لازم را نداشت و این به سبب ضعف علم ایشان بود.

از دیگر نتایج این پژوهش، ضمن پاسخ دادن به یافته‌های تحلیلی مادلونگ، که منجر به شبهات و اتهامات تاریخی نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گردد، این است که مخاطبان بیشتر و بهتر با قدرت و توانمندی حضرت علی علیه السلام در حل بحران‌های سیاسی و اجتماعی در قالب سیرهٔ سیاسی آن حضرت آشنا می‌گردند و درمی‌یابند که حضرت علی علیه السلام در چه شرایط سختی توانسته است، از اسلام و حکومت اسلامی و دستاوردهای آن حراست کند.

Tārikh Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. هنگامی که مالک اشتر اظهار داشت که او بهتر می‌توانست از عهده چنین مأموریتی برآید، جریر بن عبدالله در پاسخ به او گفت: اگر مالک اشتر در شام بود، او را می‌کشتند؛ زیرا شامیان او را از زمرهٔ قاتلان عثمان می‌دانستند (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۶۰).

۲. علی بن ابی‌الکرام ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۷.

۳. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: حامد منتظری مقدم، روابط امام علی علیه السلام با معاویه، ص ۴۲-۵۵.

منابع.....

- نهج البلاغه، تحقیق سیدرضی، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
- ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، المصنف، تحقیق سعید اللحام، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- ابن اثیر، علی بن ابی الکرام، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ق.
- ابن اثم کوفی، ابومحمد، الفتوح، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمدبن علی، المناقب، قم، علامه، ۱۳۷۹ق.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد الجاوی، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن بن هبة الله، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الإمامة و السياسة المعروف بتاریخ الخلفاء، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۰ق.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- ابن مسکویه رازی، احمد بن محمد، تجارب الأمم، چ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.
- تقوی، هدیه، «بررسی و نقد دیدگاه مادلونگ در کتاب جانشینی محمدؐ» بخش خلافت امام علیؑ، «تاریخ پژوهان»، ۱۳۸۷.
- تقفی، ابراهیم بن محمد، الفارات، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
- صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضاؑ، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق.
- صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، بی جا، منشورات مجلس علمی، بی تا.
- طبری آملی، عمادالدین، بشارة المصطفی لشبعة المرتضی، چ دوم، نجف، مکتبه الجدریه، ۱۳۸۷ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چ دوم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق.
- عبدالمحمدی، حسین و مرتضی علوی، «نقدی بر دیدگاه مادلونگ درباره خلافت امام علیؑ در کتاب جانشینی حضرت محمدؐ»، پژوهشنامه کلام، ۱۳۹۴، ش ۳، ص ۱۲۸-۱۰۷.
- عبدالمحمدی، حسین، اسدالله رحیمی و مرتضی علوی، «نقدی بر دیدگاه مادلونگ درباره بیعت با امام علیؑ و ریشه جنگ های جمل، صفین و نهروان در کتاب جانشینی حضرت محمدؐ»، پژوهشنامه کلام، ۱۳۹۵، ش ۵، ص ۸۹-۶۸.
- علم الهدی، علی بن حسین، الفصول المختاره، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- _____، تنزیه الأنبياءؑ، قم، شریف رضی، ۱۳۷۷.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمدؐ، ترجمه احمد نمایی و همکاران، چ ششم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، چ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق اسعد داغر، چ دوم، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المسائل العکبریة، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- _____، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- منتظری مقدم، حامد، «روابط امام علیؑ با معاویه»، معرفت، ۱۳۸۱، ش ۵۲، ص ۵۵-۴۲.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، چ دوم، قاهره، المؤسسة العربیة الحدیثة، ۱۴۰۴ق.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج، الصحیح، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- یعقوبی، احمد بن ابی واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، بی تا.